

بررسی حکم تکلیفی حبوه

محمد حسین برکتین*

چکیده

مسئله حبوه یکی از فروع مربوط به احکام ارث می‌باشد که ذیل مباحث میراث طبقه اول یعنی ابویین و اولاد مطرح شده است. فقهای امامیه بر اصل اختصاص حبوه به پسر بزرگتر اتفاق دارند اما چون این اختصاص، حکمی مخالف اصل است، در میان فقهاء در رابطه با جهات مختلف این مسئله نظیر حکم تکلیفی حبوه، موارد حبوه و نیز شرایط تعلق حبوه به محبو اختلاف وجود دارد. در این پژوهش آراء فقها در رابطه با حکم تکلیفی حبوه به روش کتابخانه‌ای مورد بررسی قرار گرفته است. شیوه گردآوری و تحلیل اطلاعات نیز، توصیفی و تحلیلی می‌باشد. اهداف تحقیق عبارت‌اند از:

- ۱- کسب مهارت در استنباط احکام شرعی با کمک از ادله و بیانات گرانقدر علمای عظام.

- ۲- بازنگری مباحث فقهی با محوریت موضوع مقاله جهت واقع نمایی گسترده‌تر ابعاد این بحث. منشأ اختلاف در حکم تکلیفی حبوه آن است که از طرفی روایات وارد شده در موضوع حبوه، ظهور در وجوب اختصاص آن به محبو دارد و از طرف دیگر عموم آیات و روایات ارث، مقتضی اشتراک جمیع ورثه در تمامی ترکه می‌باشد. نتیجه تحقیق آن است که اعطاء حبوه به ولد اکبر یک نوع استثناء از ارث به نحو تخصص است نه تخصیص و تمام روایات مطرح شده در این باب را باید با همین نکته تفسیر کرد و در نتیجه حکم به وجوب اعطاء حبوه به ولد اکبر نمود.

واژگان کلیدی:

ارث، حبوه، ولد اکبر، وجوب، استحباب

* طلبة پایه ششم مدرسه شهیدین (ره)



مقدمه

احکام مربوط به ارث همواره پر کاربرد و مورد ابتلاء مسلمانان بوده است و از جمله مواردی که در روایات باب ارث به آن اشاره شده است مسأله حبوه می‌باشد. فقهای عظیم الشان امامیه نیز در طی اعصار و قرون متمادی تلاش خود را برای توضیح و تبیین این نصوص به کار گرفته و فروع گوناگون مربوط به حبوه را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند، تا جایی که برخی از جمله شهید ثانی رحمته الله علیه رساله جداگانه‌ای را پیرامون حبوه به رشته تحریر در آورده‌اند.

لازم به ذکر است که نحوه نگارش فروع فقهی در هر دوره به حسب اجمال و تفصیل متفاوت بوده است، به گونه‌ای که بعد از شیخ طوسی رحمته الله علیه با گذشت زمان جنبه استدلالی متون فقهی به تدریج افزایش یافته و متون فقهی متأخرین رویکردی کاملاً استدلالی به خود گرفته است، البته در کتب فقهی متأخرین علاوه بر نقد و بررسی اقوال پیشینیان فروع متنوع‌تری نیز مطرح شده است؛ اما با این وجود در میان کتب فقهی هیچکدام در مسأله مذکور به صورت کامل به بیان و بررسی اقوال و ادله آن‌ها و ذکر اشکالات وارده به هر دلیل و پاسخ‌های مطرح شده نپرداخته‌اند.

در پژوهش حاضر سعی بر آن است که از طریق جمع آوری اقوال و ادله و اشکالات وارده به هر یک، به بررسی حکم تکلیفی حبوه پرداخته شود.

از اهم ویژگی‌های این پژوهش می‌توان به بررسی این موضوع در کتب فقهی عظام از زمان شیخ مفید رحمته الله علیه تا زمان فقهی متأخر اشاره کرد که با توجه به گستردگی مسأله از جهت تعدد روایات و همچنین تنوع استدلالات و تکرار حجم مطالب مربوطه در کتب فقهی عظیم الشان امامیه، کار مشکلی بود که با عنایت خداوند متعال و تلاش پیگیر و مجدانه توفیق تدوین آن حاصل شد.



مفهوم شناسی حبوه

«حبوه» در لغت اسم مصدر «حبا» به معنای عطاء بدون منت و بدون عوض یا مطلق عطاء می‌باشد.

کما اینکه در مصباح المنیر آمده است:

«حبوت الرجل حياءً بالمد و الكسر أعطيته الشيءَ بغير عوض و الاسم منه

الحبوة بالضم»^۲

و نیز در القاموس المحيط آمده است:

«حبا فلانا: أعطاه بلا جزاء و لا منٍّ أو عامًّا و الاسم الحياءُ ككتاب و الحبوة

مثلثة»^۳

البته لازم به ذکر است که برخی از لغویین «حبوه» را مصدر برای فعل «حبا» دانسته‌اند.^۴ همچنین در رابطه با حرکت فاء الفعل آن عده‌ای مانند فیومی تلفظ به فتحه را نقل نکرده‌اند اما در مقابل عده‌ای تصریح به تلفظ به فتحه^۵ و بلکه مثلثة الفاء بودن آن^۶ کرده‌اند.

اما معنای شرعی حبوه عبارت است از:

«مالی مخصوص از اموال مُورث نر (مرد) که بزرگترین پسر زنده او اختصاص

به آن پیدا می‌کند ابتداءً.»^{۷ ۸}

۲. احمد بن محمد فیومی، المصباح المنیر، ص ۱۲۰

۳. محمد بن یعقوب فیروز آبادی، القاموس المحيط، ج ۴، ص ۳۴۱

۴. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۳۲؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۶۲

۵. ابن سیده، المحکم و المحيط الأعظم، ج ۴، ص ۲۷

۶. مرتضی زبیدی، تاج العروس، ج ۱۹، ص ۳۰۲

۷. این قید برای خارج کردن صورتی است که میت وصیت کرده است که آن اعیان خاصه برای پسر اکبر او باشد و وصیتش هم نافذ بوده باشد.



نکته‌ای که باید به آن دقت شود آن است که در روایات عنوانی به نام «حبوه» یا مشتقات آن وجود ندارد و در روایات تنها اعیانی به عنوان مواردی که مختص پسر بزرگتر میت می‌باشد ذکر شده است، پس بحث از معنای لغوی یا شرعی حبوه ثمره‌ای در استظهار ما از روایات و نیز استنباط حکم شرعی ندارد.

حکم تکلیفی حبوه

یکی از مسائل اختلافی پیرامون حبوه آن است که آیا اختصاص حبوه به پسر بزرگتر واجب است یا مستحب؟ به این معنی که آیا پسر بزرگتر مالک حبوه است و سایر ورثه هیچ استحقاقی نسبت به آن ندارند و باید قسمتی از ترکه به عنوان حبوه به او اعطاء شود یا اینکه حبوه ملک جمیع ورثه به نحو مشاع می‌باشد اما مستحب است که ورثه از حبوه رفع ید کنند و آن را به پسر بزرگتر بدهند؟

شهید اول علیه السلام در دروس^۹ قول به وجوب را ظاهر کلام اکثر فقهاء دانسته است. محقق حلی علیه السلام در نکت النهایه^{۱۰} و شهید ثانی علیه السلام در مسالک^{۱۱} و فیض کاشانی علیه السلام در مفاتیح الشرائع^{۱۲} نیز قول به وجوب را به اکثر فقهاء نسبت داده‌اند. بلکه مرحوم صاحب ریاض در رابطه با قول به وجوب فرموده است:

«ادعی الشهرة علیه جماعة بعد الاستفاضة ولا ريب فيها»^{۱۳}

۸. شهید ثانی، رسائل الشهید الثانی، ج ۱، ص ۵۰۱
۹. شهید اول، الدرر السعیدة فی فقه الإمامیة، ج ۲، ص ۳۶۲
۱۰. محقق حلی، نکت النهایه، ج ۳، ص ۱۹۷
۱۱. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ج ۱۳، ص ۱۲۹
۱۲. فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، ج ۳، ص ۳۲۹
۱۳. برخی ادعا کرده‌اند که شهرت به حد استفاضة نسبت به وجوب وجود دارد، و شکی در آن نیست: (ر.ک: سید علی بن محمد طباطبایی، ریاض المسائل، ج ۱۴، ص ۲۹۵ و ۲۹۶)



كما اینکه شهید ثانی رحمته الله در رساله خود فرموده‌اند:

«هل هذا الاختصاص على سبيل الوجوب أو الاستحباب؟ المشهور خصوصاً بين

المتأخرين الأول»^{۱۴}

و بالاتر از آن، مرحوم ابن ادریس ادعای اجماع بر وجوب حبوه کرده‌اند و

فرموده‌اند:

«الأول من الأقوال [القول بالوجوب] هو الظاهر المجمع عليه عند أصحابنا،

المعمول به، و فتاویهم فی عصرنا هذا و هو سنة ثمان و ثمانین و خمسمائة

عليه، بلا اختلاف بينهم»^{۱۵}

اما در مقابل عده‌ای مانند سید مرتضی رحمته الله قائل به استحباب حبوه شده‌اند که در ادامه قائلین به این قول و ادله آن‌ها و نیز قائلین به وجوب و ادله‌شان به تفصیل بیان می‌شود؛ اما قبل از ورود به ذکر اقوال و ادله، از باب تیمن و تبرک به ذکر روایات وارده در رابطه با حبوه می‌پردازیم:

۱. صحیحه^{۱۶} ربعی:

«ربعی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: زمانی که مرد

بمیرد، شمشیر و انگشتر و مصحف و کتاب‌ها و رحل قرآن و مرکب و

۱۴. آیا استحقاق پسر بزرگتر نسبت به حبوه، به نحو وجوب است یا به نحو استحباب؟ نظر مشهور

خصوصاً متأخرین [قول] اول است. (ر.ک: شهید ثانی، رسائل الشهد الثانی، ج ۱، ص ۵۱۷)

۱۵. اولین از اقوال [قول به وجوب] قول ظاهر و مجمع علیه در نزد اصحاب ماست و قولی است که

به آن [توسط آن‌ها] عمل شده است و فتاوی علمای عصر ما - که سال ۵۸۸ قمری است -

همین قول می‌باشد بدون اینکه اختلافی در میان آن‌ها وجود داشته باشد. (ر.ک: ابن ادریس حلی،

السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳، ص ۲۵۸)

۱۶. توصیف روایات مذکور در این بخش به صحیحه یا موثقه یا حسنه بر اساس توصیف برخی فقهاء

در مقام می‌باشد و نتیجه تحقیق و بررسی سندی روایات توسط نویسنده نیست.



لباس‌های او برای بزرگترین فرزند اوست، پس اگر بزرگترین فرزند دختر بود، [این موارد] برای بزرگترین فرزند پسر است.»^{۱۷}

۲. صحیحۀ دوم ربعی:

«ربعی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: زمانی که مرد بمیرد شمشیر و مصحف و انگشتر و زره او برای بزرگترین فرزند اوست.»^{۱۸}

۳. صحیحۀ یا حسنۀ حریز:

«حریز از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: زمانی که مرد بمیرد و پسرهایی از خود به جا بگذارد، شمشیر و زره و انگشتر و قرآن او برای بزرگترین آنها است و اگر حدث به حدث [این موارد] برای بزرگترین آنهاست.»^{۱۹}

۴. موثقه ابن اذینه:

«ابن اذینه از زرارة و محمد بن مسلم و بکیر و فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام

۱۷. «عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن حماد بن عيسى عن ربعی بن عبد الله عن أبي عبد الله علیه السلام قال: إذا مات الرجل فسیفه و خاتمه و مصحفه و کتبه و رحله و راحلته و کسوته لأکبر ولده فإن کان الأكبر ابنة فللأکبر من الذکور» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۸۶، ح ۴؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۲۷۵، ح ۷؛ شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۴۶)

۱۸. «محمد بن إسماعیل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبي عمیر عن ربعی بن عبد الله عن أبي عبد الله علیه السلام قال: إذا مات الرجل فللأکبر من ولده سیفه و مصحفه و خاتمه و درعه» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۸۶، ح ۳؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۲۷۵، ح ۶)

۱۹. «علی بن إبراهیم عن أبيه عن حماد بن عيسى عن حریز عن أبي عبد الله علیه السلام قال: إذا هلک الرجل فترک بنین فللأکبر السیف و الدرع و الخاتم و المصحف فإن حدث به حدث فللأکبر منهم» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۸۵، ح ۱؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۲۷۵، ح ۴)



یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: مرد اگر شمشیر یا سلاحی را از خود به جا بگذارد، آن شمشیر یا سلاح برای پسرش است و اگر دو پسر باشند، برای بزرگترین از آندوست.»^{۲۰}

و قریب به این روایت است مرسله ابن اذینه:

«ابن اذینه از بعضی از اصحابش از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: مرد اگر شمشیر و سلاحی را از خود به جا بگذارد، آن شمشیر و سلاح برای پسرش است و اگر چند پسر داشته باشد، برای بزرگترین آن‌هاست.»^{۲۱}

۵. صحیحہ ابی بصیر:

«ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: زمانی که میت بمیرد شمشیر و رحل قرآن و لباس ملاصق با بدن او برای پسر بزرگتر اوست.»^{۲۲}

۶. مونتقه عقرقوفی:

۲۰. «علی بن الحسن بن فضال عن علی بن أسباط عن محمد بن زیاد بن عیسی عن ابن اذینه عن زرارة و محمد بن مسلم و بکیر و فضیل بن یسار عن أحدهما علیه السلام أن الرجل إذا ترک سیفا أو سلاحا فهو لابنه فإن كانوا اثنين فهو لأکبرهما» (همان، ص ۲۷۶، ح ۸؛ همان، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۴، ص ۱۴۴، ح ۵)

۲۱. «علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابي عمیر عن ابن اذینه عن بعض أصحابه عن أحدهما علیه السلام أن الرجل إذا ترک سیفا و سلاحا فهو لابنه و إن كان له بنون فهو لأکبرهم» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۸۵، ح ۲؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۲۷۵، ح ۵)

۲۲. «حماد بن عیسی عن شعیب بن یعقوب عن ابي بصیر عن ابي عبد الله علیه السلام قال الميت إذا مات فإن لابنه الأکبر السیف و الرحل و الثیاب ثیاب جلده» (شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۴۷، ح ۵۷۴۷)



«شعیب عقرقوفی نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام در رابطه با مردی که می‌میرد سؤال کردم که چه چیزی از وسایل خانه برای خود میت است؟ امام علیه السلام فرمودند: شمشیر و [نیز] فرمودند: زمانی که میت بمیرد شمشیر و رحل قرآن و لباس ملاصق با بدن او برای پسرش است.»^{۲۳ ۲۴}

۷. مضمرة سماعه:

«سماعة نقل کرده است که: سؤال کردم درباره مردی که می‌میرد، چه چیزی از وسایل خانه میت برای اوست؟ امام علیه السلام فرمودند: شمشیر و سلاح و رحل قرآن و لباس ملاصق با بدن میت.»^{۲۵}

۸. موثقة ابي بصير:

«ابا بصير از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: چه بسیار انسانی که برای او حقی است که به آن حق آگاه نیست، راوی می‌گوید عرض کردم: و آن چه حقی است؟ امام علیه السلام فرمودند: برای صاحبان جدار (بنا) گنجی در زیر آن (بنا) بود که از آن آگاه نبودند، بدان که آن گنج، از جنس طلا و نقره نبود! راوی گفت: عرض کردم: پس آن گنج چه بود؟! امام علیه السلام فرمودند:

۲۳. مراد از «ثياب جلد» لباس‌هایی است که شخص می‌پوشد در حالی که به بدن او چسبیده تا لباس‌های دیگر او آلوده به عرق و مانند آن نشوند.

۲۴. «علی بن الحسن بن فضال عن أحمد بن الحسن عن أبيه عن حماد بن عيسى عن شعيب العقرقوفی قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الرجل يموت ما له من متاع بيته قال السيف و قال الميت إذا مات فإن لابنه السيف و الرحل و الثياب ثياب جلده» (شیخ طوسی، تهذیب الأحكام، ج ۹، ص ۲۷۶، ح ۹؛ همان، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۴، ص ۱۴۵، ح ۷)

۲۵. «عن ابن قولويه عن أبيه عن سعد عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن أخيه عن زرعة عن سماعة قال: سألت عن الرجل يموت ما له من متاع البيت؟ قال علیه السلام: السيف و السلاح و الرحل و ثياب جلده» (شیخ طوسی، تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۲۹۸، ح ۳۹؛ همان، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۳، ص ۴۶، ح ۴)



آن گنج علمی بود؛ راوی گفت: عرض کردم: کدامیک از آندو سزاوارتر به آن گنج بود؟ امام علیه السلام فرمودند: فرزند بزرگتر، ما اهل بیت چنین می‌گوییم.^{۲۶}

۹. موفقه علی بن أسباط:

«علی بن أسباط از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که: شنیدم از امام رضا علیه السلام درباره گنج آن دو یتیم که فرمودند: کنز آن دو یتیم لوحی از طلا بود که در آن نوشته شده بود «بسم الله الرحمن الرحيم * لا إله إلا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در شگفتم از کسی که یقین به مرگ دارد چگونه خوشحال می‌شود؟ و در شگفتم از کسی که یقین به تقدیر دارد چگونه اندوهگین می‌شود؟ و در شگفتم از کسی که دنیا و دگرگونی‌هایش را نسبت به اهلش دیده است، چگونه به آن اعتماد می‌کند؟ و سزاوار است کسی که خدا را با عقل شناخته، خدا را در روزی رسانیدنش، به کندی نسبت ندهد و او را در قضاء و قدرش متهم نسازد؛ سپس ابن أسباط به امام علیه السلام عرض کرد: آن گنج به کدامیک از آن‌ها رسید؟ به پسر بزرگتر؟ امام علیه السلام فرمودند: بله.»^{۲۷}

۲۶. «علی بن الحسن بن فضال عن محمد بن عبید الله الحلبي و العباس بن عامر عن عبد الله بن بکیر عن عبید بن زرارة عن أبي بصیر عن أبي جعفر علیه السلام قال: کم من إنسان له حق لا یعلم به؟ قلت: و ما ذاک أصلحک الله؟! قال: إن صاحبی الجدار کان لهما کنز تحته لا یعلمان به أما إنه لم یکن من ذهب و لا فضة! قلت: فما کان؟ قال: کان علما؛ قلت فأیها أحق به قال الکبیر کذلک نقول نحن» (شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۲۷۶، ح ۱۰؛ همان، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۴، ص ۱۴۴، ح ۶)

۲۷. «علی بن الحسن بن فضال عن علی بن أسباط عن أبي الحسن الرضا علیه السلام قال: سمعناه و ذکر کنز الیتیمین فقال کان لوحا من ذهب فیه بسم الله الرحمن الرحيم * لا إله إلا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله عجت لمن أیقن بالموت کیف یفرح و عجت لمن أیقن بالقدر کیف یحزن و عجت لمن رأى الدنیا و تقلبها بأهلها کیف یرکن إليها و ینبغی لمن عقل عن الله أن لا یستبطئ الله فی رزقه و لا

بعد از ذکر روایات باب به بیان اقوال موجود در مسأله و ادله هر یک می پردازیم:

قول اول: وجوب حبوه

الف) قائلین به وجوب

شیخ مفید رحمته الله^{۲۸}، شیخ طوسی رحمته الله در نهاییه و خلاف و مبسوط^{۲۹}، ابن براج رحمته الله^{۳۰}، ابن حمزه رحمته الله^{۳۱}، ابن ادریس رحمته الله^{۳۲}، فاضل آبی رحمته الله^{۳۳}، محقق حلّی رحمته الله^{۳۴}، ابن سعید رحمته الله^{۳۵}، علامه رحمته الله در غیر مختلف^{۳۶}، ظاهر شهید اول رحمته الله در لمعه^{۳۷}، فاضل مقداد رحمته الله^{۳۸}، شهید

یتهمه فی قضائه فقال له حسین بن أسباط فإلی من صار إلی أكبرهما قال نعم» (شیخ طوسی،

تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۲۷۶، ح ۱۱)

۲۸. شیخ مفید، المقنعة، ص ۶۸۴

۲۹. شیخ طوسی، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۶۳۳ و ۶۳۴؛ همان، الخلاف، ج ۴، ص ۱۱۵؛

همان، المبسوط فی فقه الإمامیة، ج ۴، ص ۱۲۶

۳۰. قاضی ابن براج، المهذب، ج ۲، ص ۱۳۲

۳۱. ابن حمزة، الوسیلة إلی نیل الفضیلة، ص ۳۸۷

۳۲. ابن ادریس حلّی، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳، ص ۲۵۸

۳۳. فاضل آبی، كشف الرموز فی شرح مختصر النافع، ج ۲، ص ۴۵۱

۳۴. محقق حلّی، المختصر النافع فی فقه الإمامیة، ج ۲، ص ۲۶۸؛ همان، شرائع الإسلام فی مسائل

الحلال و الحرام، ج ۴، ص ۱۹

۳۵. یحیی بن سعید حلّی، الجامع للشرائع، ص ۵۰۹

۳۶. علامه حلّی، إرشاد الأذهان إلی أحكام الإیمان، ج ۲، ص ۱۲۰؛ همان، تحریر الأحکام الشرعیة

علی مذهب الإمامیة، ج ۵، ص ۱۷؛ همان، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۳، ص

۳۶۲؛ همان، تبصرة المتعلمین فی أحكام الدین، ص ۱۶۸

۳۷. شهید اول، اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیة، ص ۲۴۴

۳۸. فاضل مقداد، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۴، ص ۱۶۸



ثانی رحمته الله در روضه و رساله حبوه^{۳۹}، صاحب ریاض رحمته الله^{۴۰}، مولی احمد نراقی رحمته الله^{۴۱}، صاحب جواهر رحمته الله^{۴۲}، محقق خوانساری رحمته الله^{۴۳}، امام خمینی رحمته الله^{۴۴}، سید عبد الأعلى سبزواری رحمته الله^{۴۵} و مرحوم اراکی رحمته الله^{۴۶}.

در میان فقهای عظام تا زمان شهید اول رحمته الله، تنها مرحوم ابن ادریس رحمته الله، فاضل آبی رحمته الله و یحیی بن سعید حلّی رحمته الله تصریح به وجوب حبوه کرده‌اند، اما شیخ مفید رحمته الله^{۴۷} تعبیر به «حبا»، محقق حلّی رحمته الله^{۴۸}، علامه حلّی رحمته الله در برخی از کتبشان^{۴۹} و شهید اول رحمته الله در لمعه^{۵۰} تعبیر به «یحیی» و شیخ طوسی رحمته الله در خلاف^{۵۱} و مسبوط^{۵۲} و علامه حلّی رحمته الله

۳۹. ایشان در این دو کتاب قول به وجوب را اظهر اقوال دانسته‌اند: شهید ثانی، الروضة البهية، ج ۸

ص ۱۰۷؛ شهید ثانی، رسائل الشهيد الثاني، ج ۱، ص ۵۲۱

۴۰. سید علی بن محمد طباطبایی، ریاض المسائل، ج ۱۴، ص ۲۹۵ و ۲۹۶

۴۱. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، مستند الشيعة فی أحكام الشريعة، ج ۱۹، ص ۲۰۲.

۴۲. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۹، ص ۱۳۲

۴۳. محقق خوانساری، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، ج ۵، ص ۳۱۸ و ۳۱۹

۴۴. امام خمینی، تحریر الوسیلة، ج ۲، ص ۳۸۱

۴۵. محقق سبزواری، مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام، ج ۳۰، ص ۱۲۲

۴۶. محمد علی اراکی، رساله فی الإرث، ص ۷۳

۴۷. شیخ مفید، المغنعة، ص ۶۸۴: «إذا ترک الإنسان ابنین حبا الأكبر من ترکته بثیاب بدنه و ...»

۴۸. محقق حلّی، المختصر النافع فی فقه الإمامیه، ج ۲، ص ۲۶۸: «یحیی الولد الأكبر بثیاب بدن المیت

و»؛ همان، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۴، ص ۱۹: «یحیی الولد الأكبر من

ترکة أبیه بثیاب بدنه و».

۴۹. علامه حلّی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، ج ۲، ص ۱۲۰: «یحیی الولد للصلب المؤمن الذکر

الاکبر»؛ همان، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۳، ص ۳۶۲: «یحیی الولد الأكبر

الذکر من ترکة أبیه»؛ همان، تبصرة المتعلمین فی أحكام الدین، ص ۱۶۸: «یحیی الولد الذکر

الاکبر بثیاب بدن المیت».

۵۰. شهید اول، اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیه، ص ۲۴۴: «یحیی الولد الأكبر من ترکة أبیه بثیابه».



در تحریر^{۵۳} تعبیر به «يُخَصُّ» کرده‌اند، همان طور که شیخ طوسی^{رحمته الله} در *نهایة*^{۵۴} تعبیر به «أعطى»، ابن براج^{رحمته الله}^{۵۵} تعبیر به «دَفِعَ» و ابن حمزة^{رحمته الله}^{۵۶} تعبیر به «يَأْخُذُ» کرده‌اند که همگی این تعابیر صراحت در وجوب ندارد بلکه ظاهر در وجوب است.

ب) ادله قول به وجوب

۱. شهرت محققه و اجماع منقول

در استدلال به شهرت و اجماع، برخی مثل صاحب ریاض^{رحمته الله}^{۵۷} هر یک از شهرت و اجماع را دلیلی مستقل برای اثبات قول به وجوب حبوه قرار داده‌اند؛ برخی نیز مانند صاحب جواهر^{رحمته الله}^{۵۸} برای اثبات وجوب حبوه تنها به اجماع استناد کرده‌اند به این نحو که بعد از نقل ادعای اجماع توسط ابن ادریس^{رحمته الله}، چنین اجماعی را به دلیل اعتضاد آن به شهرت عظیمه محصله حجت دانسته‌اند.

۲. روایات

-
۵۱. شیخ طوسی، *الخلافا*، ج ۴، ص ۱۱۵: «يخص الابن الأكبر من التركة بثياب جلد الميت».
۵۲. همان، *المبسوط في فقه الإمامية*، ج ۴، ص ۱۲۶: «و قال أصحابنا: إن الابن الأكبر يخص بسيفه».
۵۳. علامه حلی، *تحریر الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية*، ج ۵، ص ۱۷: «يخص أكبر الأولاد الذكور من تركة أبيه بثياب جسده».
۵۴. شیخ طوسی، *النهایة في مجرد الفقه و الفتاوى*، ص ۶۳۳: «و إذا خلف الميت ولدين ذكرين أحدهما أكبر من الآخر، أعطى الأكبر منهما ثياب بدنه»
۵۵. قاضی ابن براج، *المهتاب*، ج ۲، ص ۱۳۲: «ان ترك ولدين ذكرين، أحدهما أكبر من الآخر، دفع الى الأكبر منهما ثياب بدنه»
۵۶. محمد بن علی بن حمزة، *الوسيلة إلى نيل الفضيلة*، ص ۳۸۷: «يأخذ الابن الكبير ثياب بدن الوالد»

۵۷. سید علی بن محمد طباطبایی، *ریاض المسائل*، ج ۱۴، ص ۲۹۵ و ۲۹۶

۵۸. محمد حسن نجفی، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، ج ۳۹، ص ۲۸

برخی روایاتی را که قائلین به وجوب، به ظهور آنها استناد کرده‌اند، برمی‌شماریم:
صحيحه ربعی:

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا مات الرجل فسيفه و خاتمه و مصحفه و كتبه و رحله و راحلته و كسوته لأكبر ولده فإن كان الأكبر ابنة فللأكبر من الذكور»^{۵۹}

و صحيحه دیگر ربعی:

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا مات الرجل فللأكبر من ولده سيفه و مصحفه و خاتمه و درعه»^{۶۰}

و موثقه ابن اذینه:

«عن أحدهما عليه السلام أن الرجل إذا ترك سيفاً أو سلاحاً فهو لابنه فإن كانوا اثنين فهو لأكبرهما»^{۶۱}

و موثقه عرقوفی:

«قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يموت ما له من متاع بيته قال السيف و قال الميت إذا مات فإن لابنه السيف و الرحل و الثياب ثياب جلده»^{۶۲}

و صحيحه یا حسنه حریز:

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا هلك الرجل فترك بنين فللأكبر السيف و الدرع

۵۹. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۸۶، ح ۴؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص

۲۷۵، ح ۷؛ شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۴۶

۶۰. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۸۶، ح ۳؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹،

ص ۲۷۵، ح ۶

۶۱. همان، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۲۷۶، ح ۸؛ همان، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۴،

ص ۱۴۴، ح ۵

۶۲. همان، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۲۷۶، ح ۹؛ همان، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۴،

ص ۱۴۵، ح ۷



و الخاتم و المصحف فإن حدث به حدث فلا أكبر منهم»^{۶۳}

قائلین به وجوب در تقریب استدلال به این روایات چنین فرموده‌اند:

در این روایات از «لام» برای بیان اختصاص موارد حبوه به پسر بزرگتر استفاده شده است که ظهور در لزوم و وجوب اختصاص آن به پسر بزرگتر دارد، زیرا لام در این روایات تنها صلاحیت دارد که در یکی از این چهار معنی استعمال شده باشد:

۱- ملکیت؛ ۲- استحقاق؛ ۳- اختصاص؛ ۴- قدر مشترک میان این سه معنی که همان اختصاص است.

و بنا بر جمیع احتمالات لام مفید لزوم اختصاص می‌باشد.

اما دلیل افاده لزوم اختصاص بر طبق معنای اول و دوم واضح است^{۶۴}، زیرا مقتضای ملکیت و استحقاق یک شیء آن است که غیر از مالک و مستحق شیء نمی‌تواند در آن شیء ایجاد محدودیت برای مالک و مستحق آن شیء کند و حال آنکه مقتضای استحباب اعطاء حبوه تنها اولویت در اعطاء می‌باشد و واضح است که صرف اولویت در اعطاء موجب ملکیت و استحقاق نمی‌شود.^{۶۵}

اما دلیل افاده لزوم اختصاص بر طبق معنای اختصاص (معنای سوم و چهارم) به سه نحو توسط فقهاء بیان شده است:

۱. اگر لام در معنای اختصاص استعمال شده باشد ظهور در ملکیت و در نتیجه، وجوب اختصاص دارد، زیرا از آنجایی که در استحباب جواز ترک وجود دارد و عمل به مستحب متعین نیست، استحباب با اختصاص منافات دارد و تنها به واسطه ملکیت است که اختصاص حاصل می‌شود، پس معنای اختصاص نیز به ملکیت بر می‌گردد و

۶۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۸۵، ح ۱؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹،

ص ۲۷۵، ح ۴

۶۴. شهید ثانی، رسائل الشهدید الثانی، ج ۱، ص ۵۱۷

۶۵. مولی احمد نراقی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۱۹، ص ۲۰۴



لام طبق این معنی نیز ظهور در وجوب اختصاص حبوه به پسر بزرگتر دارد.^{۶۶}
۲. اصل در اختصاص آن است که مختص با غیر مختص، در مختص به مشارکت نداشته باشند و حال آنکه اگر مراد از اختصاص حبوه به پسر بزرگتر استصحاب اعطاء حبوه به او باشد، از آنجایی که عمل به مستحب متعین نیست، در صورت عدم اعطاء حبوه به او تمامی ورثه (اعم از پسر بزرگتر و غیر از او) در حبوه شریک خواهند بود، پس استصحاب با مقتضای اختصاص حبوه به پسر بزرگتر، منافات دارد.^{۶۷}

۳. بنابر اینکه لام در روایات برای افاده اختصاص باشد، معنای لام به فرد اکمل اختصاص که «وجوب» یا «ملکیت» است انصراف دارد و حمل لام بر غیر از وجوب و ملکیت نیازمند قرینه و دلیل است که در مقام فعلی وجود ندارد.^{۶۸}
قائلین به استصحاب، استدلال به روایات مذکور را به دلایل زیر ناتمام دانسته‌اند:

۱. طبق مبنای سید مرتضی رحمته الله علیه و اکثر متقدمین از اصحاب، عمل به خبر واحد جائز نیست^{۶۹}، پس نمی‌توان به این روایات برای اثبات وجوب حبوه استناد کرد.^{۷۰}
۲. بنابر جواز عمل به خبر واحد، نمی‌توان آیات قرآن را به وسیله خبر واحد تخصیص زد. بلکه در صورتی که خبر واحد تعارضی با آیه یا آیات قرآن نداشته باشد می‌توان به آن عمل کرد.^{۷۱}

۶۶. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ج ۱۳، ص ۱۲۹

۶۷. همان، رسائل الشهد الثانی، ج ۱، ص ۵۱۷

۶۸. جعفر سبحانی، نظام الإیرث فی الشریعة الإسلامیة الغراء، ص ۱۹۳

۶۹. البته قدما خبر واحدی که محفوف به قرائن قطعیه نباشد را حجت نمی‌دانند و در مقام فعلی نیز مستفاد از عبارات سید مرتضی رحمته الله علیه آن است که ایشان برای اثبات اصل حبوه (فی الجملة) به اجماع استناد فرموده‌اند نه به روایات.

۷۰. شهید ثانی، رسائل الشهد الثانی، ج ۱، ص ۵۱۹

۷۱. همان

۳. بنا بر اینکه عمل به خبر واحد را جائز بدانیم و نیز قائل به امکان تخصیص آیات قرآن به وسیله خبر واحد باشیم، این روایات صراحتی در افاده وجوب اختصاص حبوه به پسر بزرگتر، ندارند بلکه الفاظ استفاده شده در آنها (مثل لام) برای هر یک از وجوب و استحباب^{۷۲} محتمل بوده یا مجمل می‌باشند.^{۷۳} پس عموم آیات ارث به واسطه این احادیث تخصیص نمی‌خورد و باید به قدر متیقن که استحباب است أخذ بشود.^{۷۴}

اما قائلین به وجوب از این اشکالات به این نحوه پاسخ داده‌اند:
اولاً طبق مبنای متأخرین، خبر واحد، واجد شرایط حجت است و هم چنین عمومات آیات قرآنی قابل تخصیص به واسطه خبر واحد می‌باشد.

ثانیاً در آیات و روایات ارث نیز همانند روایات حبوه از «لام» برای بیان سهام ورثه و نحوه تقسیم ترکه میان آنها استفاده شده است و فقهاء عظام بدون استناد به اجماع، تنها به همین آیات و روایات ارث که مشتمل بر «لام» می‌باشد بر ثبوت ملکیت سهام برای ورثه استناد کرده‌اند و حال آنکه اگر تعبیر به «لام»، ظهور در ملکیت نداشت چنین استنادی دارای وجه نبود.^{۷۵} به همین جهت همه فقهاء در اقرار

۷۲. علامه حلی، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۹، ص ۴۱؛ ابن فهد حلی، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، ج ۴، ص ۳۷۸

۷۳. فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۹، ص ۴۱۸

۷۴. محقق اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، ج ۱۱، ص ۳۸۲ تا ۳۸۴؛ محقق سبزواری، کفایة الأحكام، ج ۲، ص ۸۲۸؛ فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۹، ص ۴۱۷

۷۵. سید علی بن محمد طباطبایی، ریاض المسائل، ج ۱۴، ص ۱۹۶؛ مولی احمد نراقی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۱۹، ص ۲۰۵؛ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۹، ص ۲۹؛ جعفر سبحانی، نظام الارث فی الشریعة الإسلامية الغراء، ص ۱۹۳



و وصایا و جعائل، تعبیری نظیر «فلان کذا» را مفید ملکیت دانسته‌اند.^{۷۶}
 رابعا اگر این روایات دلالت بر وجوب نداشته باشند دلالت بر استحباب نیز
 نخواهند داشت زیرا قطعاً لام مفید استحباب نیست و اینکه گفته شود استحباب از
 «لام» استفاده نمی‌شود بلکه معنای آن در تقدیر است نیز پذیرفته نیست زیرا قرینه‌ای
 بر چنین تقدیری وجود ندارد.^{۷۷}

قول دوم: استحباب حبوه

الف) قائلین به استحباب

ظاهر سید مرتضی رحمته الله علیه^{۷۸}، ابن جنید رحمته الله علیه^{۷۹}، ظاهر ابو الصلاح حلبی رحمته الله علیه^{۸۰}، کیدری رحمته الله علیه^{۸۱}،
 ابن زهره رحمته الله علیه^{۸۲}، خواجه نصیر الدین طوسی رحمته الله علیه^{۸۳}، علامه رحمته الله علیه^{۸۴} در مختلف^{۸۴}، محقق
 سبزواری رحمته الله علیه^{۸۵}، محقق اردبیلی رحمته الله علیه^{۸۶}، شیخ حسن کاشف الغطاء رحمته الله علیه^{۸۷} و فاضل

۷۶. مولی احمد نراقی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۱۹، ص ۲۰۵

۷۷. همان، ص ۲۰۶

۷۸. شریف مرتضی، الانتصار فی انفرادات الإمامیة، ص ۵۸۲

۷۹. به نقل از علامه حلّی، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۹، ص ۳۹

۸۰. ابو الصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ص ۳۷۱

۸۱. قطب الدین کیدری، إصباح الشیعة بمصباح الشریعة، ص ۳۶۶

۸۲. ابن زهره حلبی، غنیة النزوع، ص ۳۲۴

۸۳. شیخ طوسی، جواهر الفرائض، ص ۲۹

۸۴. علامه حلّی، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۹، ص ۴۱

۸۵. محقق سبزواری، کفایة الأحكام، ج ۲، ص ۸۲۸

۸۶. محقق اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، ج ۱۱، ص ۳۸۳ و ۳۸۴

۸۷. حسن کاشف الغطاء، أنوار الفقاهة - کتاب المیراث، ص ۳۹



هندی رحمته الله ۸۸.

لازم به ذکر است که سید مرتضی رحمته الله در بیان حکم حبوه، تعبیر به «الولد الذکر الأكبر يُفَضَّلُ دون سائر الورثة ...»^{۸۹} را به کار برده‌اند که نسبت به افاده استحباب و وجوب همانند تعابیر برخی از قائلین به وجوب صراحت ندارد اما از فقهای بعد از سید مرتضی رحمته الله، برخی مانند علامه حلی رحمته الله^{۹۰} و فخر المحققین رحمته الله^{۹۱} فرموده‌اند که سید مرتضی رحمته الله تصریح به استحباب کرده است^{۹۲}، برخی نیز مانند مولی احمد نراقی رحمته الله^{۹۳} فرموده‌اند که کلام مرحوم سید صریح در استحباب نیست، دیگران نیز قول به استحباب را به ایشان نسبت داده‌اند.

ب) ادله قائلین به استحباب

۱. اصل عدم وجوب

وجوب اعطاء حبوه به یکی از وراث، حکمی الزامی است و نیاز به دلیل دارد. پس بر اساس قاعده اولیه یعنی أصالة البرائة، وجوب اعطاء حبوه خلاف اصل می‌باشد.^{۹۴}

البته لازم به ذکر است که استدلال کنندگان به اصل در مقام فعلی، سند روایات

۸۸. فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۹، ص ۴۱۸

۸۹. شریف مرتضی، الانتصار فی انفرادات الإمامیه، ص ۵۸۲

۹۰. علامه حلی، مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، ج ۹، ص ۴۱

۹۱. فخر المحققین، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۴، ص ۲۱۶

۹۲. فرموده‌اند: «نص السید المرتضی رحمته الله علی الاستحباب»

۹۳. مولی احمد نراقی، مستند الشیعه فی أحكام الشریعه، ج ۱۹، ص ۲۰۲

۹۴. علامه حلی، مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، ج ۹، ص ۴۱؛ حسن کاشف الغطاء، أنوار الفقاهة

- کتاب المیراث، ص ۳۸؛ فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۹، ص ۴۱۸



وارد در مورد حبوه یا دلالت آن‌ها بر وجوب را قبول ندارند و گرنه به واسطه این روایات از مقتضای اصل صرف نظر می‌شود. از همین رو قائلین به استحباب در کنار اصل، به عمومات آیات در موضوع ارث تمسک جسته و اخبار حبوه را نیز مخدوش دانسته‌اند.

اما قائلین به وجوب فرموده‌اند که در جایی می‌توان به اصل براثت برای نفی حکم مخالف اصل تمسک نمود که دلیل بر حکم مخالف با اصل وجود نداشته باشد و حال آنکه در مقام فعلی روایاتی وجود دارد که بر وجوب اختصاص حبوه به پسر بزرگتر دلالت دارند و این روایات مانع از تمسک به اصل در مقام هستند.^{۹۵}

۲. عموم آیات و روایات ارث

در استدلال به عموم آیات و روایات ارث دو تقریب وجود دارد که در ادامه به بیان هر یک می‌پردازیم:

۱. عموم آیه شریفه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنَ»^{۹۶} و دیگر آیات وارده در رابطه با ارث و نیز عموم روایات ارث اقتضای اشتراک جمیع ورثه مرد و زن در تمام ترکه میت را دارد و در آن‌ها هیچ سخنی از اختصاص پسر بزرگتر به عین خاصی از اعیان ترکه به میان نیامده است، بنابر این از آنجایی که اختصاص حبوه به پسر بزرگتر حکمی مخالف عموم قرآن است اکتفاء به قدر متیقن می‌کنیم و آن صورتی است که باقی ورثه موارد حبوه را از روی رضایت به پسر اکبر پردازند.^{۹۷}

۹۵. شهید ثانی، رسائل الشهید الثانی، ج ۱، ص ۵۲۱؛ مولی احمد نراقی، مستند الشیعة فی الأحکام

الشریعة، ج ۱۹، ص ۲۰۵؛ جعفر سبحانی، نظام الارث فی الشریعة الإسلامیة الغراء، ص ۱۹۳

۹۶. نساء: ۱۱

۹۷. شریف مرتضی، الانتصار فی انفرادات الإمامیة، ص ۵۸۲؛ محقق اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان

فی شرح ارشاد الازهان، ج ۱۱، ص ۳۸۴ و ۳۸۵؛ محقق سبزواری، کفایة الأحکام، ج ۲، ص ۸۲۸؛

فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام، ج ۹، ص ۴۱۸



۲. از طرفی آیات و روایات ارث عام هستند و بر اشتراک جمیع ورثه در تمام ترکه دلالت می‌کنند. از سوی دیگر در میان اصحاب، بر ثبوت حبوه اجماع وجود دارد که اعم از ثبوت حبوه به نحو وجوبی یا ثبوت آن به نحو استحبابی است. حال اگر به واسطه اجماع، قدر مشترک میان وجوب و استحباب یعنی رجحان اختصاص حبوه به پسر بزرگتر ثابت شد، در مقام جمع میان اجماع مذکور و عموم ادله ارث، باید به اقل آنچه از میان وجوب و استحباب فقهاء به آن قائل شده‌اند اخذ کنیم که همان استحباب است.^{۹۸}

اما قائلین به وجوب، استدلال به عموماً ارث را به دلایل زیر ناتمام دانسته‌اند: برخی از آیات و روایات ارث عام نیستند که به عمومشان تمسک بشود، سایر آیات و روایات ارث که عام هستند نیز نمی‌توان به آنها استناد کرد زیرا: اولاً به مقتضای قاعده در هر عام و خاصی، این عموماً باید به وسیله روایاتی که گفته شد تخصیص بخورند و همانطور که در اصول منقح شده است آیات قرآن قابل تخصیص به وسیله خبر واحد می‌باشد.^{۹۹} و ثانیاً این عموماً دلالتی بر وجوب تقسیم تمام ترکه میان جمیع وراث ندارند، زیرا در آنها برای بیان سهام و نحوه تقسیم ترکه میان وراث، از «لام» استفاده شده است که طبق نظر قائل به استحباب حبوه مفید وجوب اعطاء نیست.^{۱۰۰} قائلین به استحباب اموری را به عنوان مؤید برای تقویت قول خود ذکر فرموده‌اند که در ادامه به تبیین برخی از آنها و ذکر اشکالات وارده به هر یک می‌پردازیم.

۹۸. شهید ثانی، رسائل الشهدید الثانی، ج ۱، ص ۵۲۰؛ مولی احمد نراقی، مستند الشیعه فی أحكام الشریعه، ج ۱۹، ص ۲۰۵

۹۹. محقق سبزواری، مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام، ج ۳۰، ص ۱۲۲؛ جعفر سبحانی، نظام الإرث فی الشریعه الإسلامیة الغراء، ص ۱۹۳

۱۰۰. مولی احمد نراقی، مستند الشیعه فی أحكام الشریعه، ج ۱۹، ص ۲۰۵



مؤید اول:

اختلاف روایات وارده در بیان مصادیق حبوه، قرینه‌ای بر عدم وجوب آن می‌باشد^{۱۰۱} اضافه بر اینکه هیچ یک از این روایات مشتمل بر چهار مورد متفق علیه^{۱۰۲} (در نزد اصحاب) به صورت یکجا نیست زیرا صحیحه دوم ربعی و صحیحه (یا حسنه) حریز بیشترین شمول را نسبت به این چهار مورد دارند و این دو نیز دربردارنده «ثیاب» از موارد چهارگانه نیستند و در آنها «درع» به جای «ثیاب» ذکر شده که هیچ کسی «درع» را به عنوان یکی از موارد حبوه ندانسته است، و این نیز خود قرینه دیگری بر استحباب حبوه می‌باشد.^{۱۰۳}

این مؤید توسط شهید ثانی رحمته الله علیه در مسالک، محقق اردبیلی رحمته الله علیه و محقق سبزواری رحمته الله علیه به صورت اجمالی مطرح شده است و تفصیل آن در کتاب *الحلائق الناضرة و جواهر الکلام* آمده و مورد نقد قرار گرفته است که ما در ذیل، نقدهایی را که توسط قائلین به وجوب بر این مؤید وارد شده، بیان می‌کنیم:

۱. دلیلی بر اینکه مطلق اختلاف در روایات، اماره بر استحباب باشد وجود ندارد و گرنه از آنجایی که در بیشتر احکام، اکثر روایات اختلاف دارند، باید غالب روایات را حمل بر استحباب کرد و حال آنکه چنین مطلبی قابل التزام نیست. البته اگر مانند روایات بئر، اختلاف به حدی برسد که قطع به استحباب پیدا کنیم حکم به استحباب دارای وجه است اما قطعاً اختلاف به این نحوه در روایات حبوه

۱۰۱. چنانکه در باب منزوحات بئر، اختلاف در روایات قرینه بر اراده استحباب دانسته شده است.

۱۰۲. اصحاب تنها چهار مورد سیف، خاتم، مصحف و ثیاب را به عنوان مورد حبوه ذکر فرموده‌اند و به موارد دیگری که در روایات به عنوان مصادیق حبوه ذکر شده است اشاره نکرده و از آنها اعراض کرده‌اند؛ (شهید ثانی، *الروضه البهیة*، ج ۸، ص ۱۱۰ و ۱۱۱)

۱۰۳. شهید ثانی، *مسالک الأفهام*، ج ۱۳، ص ۱۳۰؛ محقق اردبیلی، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان*، ج ۱۱، ص ۳۸۴؛ محقق سبزواری، *کفایة الأحکام*، ج ۲، ص ۸۲۸

وجود ندارد.^{۱۰۴} اضافه بر اینکه قیاس حبوه با منزوحات بئر قیاسی مع الفارق است، زیرا با توجه به اینکه نظافت دارای مراتبی است و احتمال حصول بعضی از مراتب نظافت با نزع مقداری از آب بئر و حصول مرتبه‌ای دیگر با نزع مقداری دیگر وجود دارد، حمل اختلاف موجود در روایات بئر بر استحباب متصور است ولی در روایات حبوه چنین مطلبی متصور نیست.^{۱۰۵}

۲. اینکه دو روایت صحیحه مذکور هیچکدام شامل چهار مورد متفق علیه نمی‌باشد و نیز اینکه این دو صحیحه مشتمل بر «درع» هستند که اصحاب قائل به آن نیستند، پذیرفته نیست. زیرا صحت این دو ادعا مبتنی بر آن است که مراد از «درع» در این دو صحیحه، متعین در زره آهنی باشد نه ثوب و قمیص، و حال آنکه این تعیین ممنوع است، به دلیل آنکه اولاً لفظ «درع» از حیث لغوی مشترک بین زره آهنی و قمیص است، و ثانیاً لفظ «درع» در روایت کثیراً در معنای دوم به کار رفته است، پس اراده معنای دوم از «درع» محتمل بوده و با وجود این احتمال، دو ادعای مذکور مخدوش می‌باشد، اضافه بر اینکه ممکن است گفته شود اراده «قمیص» از «درع» به دلیل فهم اصحاب رجحان داشته باشد به این نحوه که بگوییم اصحاب به این دلیل «ثياب» را پس از سه مورد سیف و خاتم و مصحف ذکر کرده‌اند که از لفظ «درع» در روایت معنای «قمیص» را فهمیده‌اند، خصوصاً مرحوم شیخ در نهاییه، زیرا تعابیر فتوایی ایشان در کتاب نهاییه غالباً همان متن روایات است و ایشان در کتاب نهاییه^{۱۰۶}

۱۰۴. سید علی بن محمد طباطبایی، ریاض المسائل، ج ۱۴، ص ۲۹۷؛ مولی احمد نراقی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۱۹، ص ۲۰۶؛ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۹، ص ۱۳۰؛ محقق سبزواری، مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام، ج ۳۰، ص ۱۲۱؛ جعفر سبحانی، نظام الإرث فی الشریعة الإسلامية الغراء، ص ۱۹۳

۱۰۵. محقق خوانساری، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، ج ۵، ص ۳۱۹

۱۰۶. شیخ طوسی، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۶۳۳



لفظ «ثياب» را به کار برده است و حال آنکه اگر مراد از «درع» در دو صحیحه مذکور «قمیص» نباشد، هیچ روایتی به صورت یکجا متضمن چهار مورد ذکر شده در نهایت نیست.

بنابراین اگر طبق بیان اخیر اراده معنای «قمیص» از لفظ «درع» در دو روایت صحیحه ثابت شود سایر لباس‌های بدن به واسطه اجماع، به آن ملحق می‌شوند و در نتیجه این دو روایت صحیحه متضمن تمامی چهار مورد متفق علیه می‌باشد؛ اما اگر بپذیریم که این دو صحیحه تنها متضمن سه مورد از موارد اتفافی بوده و نیز مشتمل بر موردی است که هیچکس قائل به آن نیست، این مطلب موجب نمی‌گردد که این دو از حجیت ساقط بشوند؛ زیرا همانطور که در محلش به اثبات رسیده است اولاً لازم نیست که هر یک از ادله شرعیه تمامی مدعی را به تنهایی ثابت کند، بلکه امکان دارد که برخی از مدعی به واسطه بعضی از ادله شرعیه ثابت شده و بعض دیگر آن به واسطه دلیل شرعی دیگری ثابت شود و ثانیاً اشمال یک روایت بر چیزی که هیچکس قائل به آن نیست ضرری به حجیت آن روایت نمی‌زند.^{۱۰۷}

۳. اختلاف اخبار در صورتی موجب حمل بر استحباب می‌شود که روایات در سلب و ایجاب اختلاف داشته باشند و برخی حکمی را برای موضوعی ثابت کرده باشند و برخی دیگر آن حکم را از همان موضوع سلب کرده باشند نه اینکه همگی حکمی را ثابت کرده و تنها در بیان مقدار اختلاف داشته باشند، اختلاف روایات باب حبوه نیز از سنخ دوم است، بنابر این موجب حمل بر استحباب نمی‌گردد.^{۱۰۸}

۴. اگر چه روایات در ذکر مصادیق حبوه اختلاف دارند و این اختلاف به مقتضای

۱۰۷. سید علی بن محمد طباطبایی، *ریاض المسائل*، ج ۱۴، ص ۲۹۷؛ محمد حسن نجفی، *جوهر*

الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۹، ص ۱۳۰

۱۰۸. مولی احمد نراقی، *مستند الشیعه فی أحكام الشریعه*، ج ۱۹، ص ۲۰۵ و ۲۰۶



مفهوم حصر، منجر به تعارض میان منطوق برخی و مفهوم برخی دیگر می‌شود اما: اولاً حصر در این روایات اضافی است و در نتیجه اختلاف در ذکر مصادیق موجب تعارض نمی‌شود. ثانیاً اثبات یک مصداق در یک روایت نافی مصداق بودن سایر مواردی که در روایات دیگر ذکر شده نمی‌باشد.

ثالثاً برخی از این روایات مانند موثقه ابن اذینه و نیز مرسله ابن اذینه، تنها مفید آن است که اگر میت از خود شمشیر یا سلاحی به جا گذاشته بود، آن‌ها برای پسر بزرگتر است، اما متعرض اینکه آیا حبوه مصادیق دیگری دارد یا خیر نشده است. رابعاً این احتمال وجود دارد که علت ذکر مصادیق خاصی در بعضی از روایات و ذکر مصادیق دیگری در برخی دیگر آن باشد که مخاطب امام علیه السلام مبتلا به آن موارد خاص بوده یا سایر مصادیق در ترکه نبوده است. و با توجه به مطالبی که ذکر شد اختلاف ظاهری موجود در این روایات را نمی‌توان قرینه بر استحباب اعطاء حبوه دانست.

مؤید دوم:

برخی از روایات وارده در رابطه با حبوه مانند صحیحه اول و دوم ربعی بر اعطاء مواردی به عنوان حبوه به پسر بزرگتر دلالت دارند که آن موارد، غیر از چهار مورد متفق علیه^{۱۰۹} می‌باشند. پس از طرفی عمل به ظاهر این روایات موجب اجحاف به ورثه و مخالفت با اجماع می‌شود و از طرف دیگر ترک این ظواهر مستلزم طرح اخبار صحیحه است، بنابراین بهتر آن است که این روایات حمل بر استحباب بشوند. از این مؤید نیز جواب‌هایی داده شده است:

۱۰۹. سیف و خاتم و مصحف و ثياب میت.



۱. در صورت اثبات حکم شرعی وجوب اعطاء حبوه به واسطه دلیل، لزوم اجحاف نمی‌تواند مانع از این حکم شرعی شود و چنانکه در ادله قول به وجوب گذشت، وجوب حبوه به واسطه روایات ثابت می‌باشد.^{۱۱۰}
۲. اینکه موارد حبوه غیر از چهار مورد متفق علیه تنها به پسر بزرگتر داده شوند، مصداق نفع نبردن سایر ورثه است و نه مصداق اجحاف.^{۱۱۱}
۳. اجحاف با وجوب اعطائی که دارای عوض است نیز برطرف می‌شود پس با استشهاد به لزوم اجحاف، نمی‌توان استحباب را ثابت کرد.

بیان نظر مختار

همانطور که گذشت مستند عمده قائلین به وجوب، ظهور روایات در وجوب اختصاص حبوه به پسر بزرگتر است اما با توجه به خلاف اصل بودن وجوب حبوه، قائلین به استحباب، این روایات را به دلیل عدم صراحت در وجوب یا دلایل دیگر، مخصوص عمومات ارث - که مقتضی اشتراک جمیع ورثه در تمامی ترکه است - ندانسته‌اند و مؤیداتی هم برای قول خود بیان کرده‌اند.

به نظر ما با توجه به دلایل زیر، روایات وارده در این باب، ظهور در وجوب اختصاص حبوه به محبو دارد و نمی‌توان از این ظواهر رفع ید کرد:

۱. به همان تقریبی که در قسمت بیان ادله قائلین به وجوب گذشت، معنای «لام» در این روایات از چهار معنای ملکیت، استحقاق، اختصاص و یا قدر مشترک میان این سه خارج نیست و در هر چهار صورت تعبیر به «لام» ظهور در وجوب اختصاص حبوه به محبو دارد.

۱۱۰. جعفر سبحانی، نظام الارث فی الشریعة الإسلامیة الغراء، ص ۱۹۳

۱۱۱. همان.



۲. در آیات و روایات ارث که در آن‌ها به بیان سهام و فروض و نحوه تقسیم ترکه میان صاحبان سهام پرداخته شده، تعبیر به «لام» شده است و قطعا لام در این آیات و روایات مفید ملکیت می‌باشد، پس صرف نظر از دلیل قبل، «لام» در باب ارث، ظهور در معنای اختصاص و استحقاق ناشی از ملکیت دارد و در نتیجه «لام» در روایات حبه نیز مفید ملکیت و وجوب اختصاص می‌باشد. همان طور که تعبیری نظیر احقیق در سؤال راوی از امام علیه السلام در موثقه ابی بصیر^{۱۱۲} را باید به تقدم در استحقاق ملکی تفسیر کرد.

۳. استدلال امام علیه السلام در موثقه ابی بصیر به داستان گنج آن دو یتیم که در قرآن آمده است، قرینه دیگری بر ملکیت حبه برای محبو می‌باشد، زیرا از طرفی در این روایت از تعبیر «کم من إنسان له حق لا يعلم به» و «إن صاحبی الجدار کان لهما کنز تحته لا یعلمان به» استفاده شده که دال بر اراده ملکیت از لام می‌باشد و از طرف دیگر این روایت از ادله حبه تلقی شده است، بنابراین روایت، بر ملکیت حبه برای اکبر ذکور دلالت دارند.

۴. مقتضای ظاهر موثقه عقرقوفی^{۱۱۳} و همچنین روایت سماعه^{۱۱۴} آنست که اشیائی

۱۱۲. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۲۷۶، ح ۱۰؛ همان، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۴، ص ۱۴۴، ح ۶

۱۱۳. همان، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۲۷۶، ح ۹؛ همان، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۴، ص ۱۴۵، ح ۷: «علی بن الحسن بن فضال عن أحمد بن الحسن عن أبيه عن حماد بن عيسى عن شعيب العرقوفی قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الرجل يموت ما له من متاع بيته قال السيف و قال الميت إذا مات فإن لابنه السيف و الرجل و الثياب ثياب جلده»

۱۱۴. «عن ابن قولويه عن أبيه عن سعد عن أحمد بن محمد بن الحسين بن سعيد عن أخيه عن زرعة عن سماعة قال: سألت عن الرجل يموت ما له من متاع البيت قال علیه السلام السيف و السلاح و الرجل و ثياب جلده» (همان، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۲۹۸، ح ۳۹؛ همان، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۳، ص ۴۶، ح ۴)



نظیر سیف، سلاح و ... اختصاص به میت داشته و از شؤون میت محسوب می‌شود؛ پس این امور جزء ترکه نیست تا همانند سایر اموال میت به ارث برده شود؛ به همین جهت این اشیاء به فرزند اکبر اعطاء می‌گردد و شاید اختصاص این اقسام به ولد اکبر به واسطه آنست که ولد اکبر امتداد وجودی میت است و بواسطه همین نکته قضاء صلوات و بعضی از امور میت ایجابا یا استحبابا بر عهده وی گذارده شده است. بنابراین از آنچه گفته شد معلوم شد که اعطاء حبوه به ولد اکبر، یک نوع استثناء از ارث به نحو تخصّص است نه تخصیص و تمام روایات مطرح شده در این باب را باید با همین نکته تفسیر کرد.

البته فقهاء و علماء در مورد روایت عقرفوفی احتمالاتی را مطرح کرده‌اند که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. مرحوم عاملی رحمته الله در *مفتاح الكرامة* احتمال داده است که لفظ «ابوه» توسط ناسخین یا کاتبین ساقط شده باشد.^{۱۱۵}
۲. مرحوم مجلسی رحمته الله در *ملاذ الأخیار*^{۱۱۶} نیز احتمالاتی را در مورد این روایت مطرح کرده است:

احتمال اول: سؤال راوی در رابطه با «ما له من متاع بینه» ناظر به فرض نزاع زوجه میت با سایر ورثه در اثاثیه منزل است و حکم به اختصاص برخی از متاع میت به خودش از آن جهت می‌باشد که وی از طائفه رجال بوده است، لذا با ارث زوجه از این امور سازگار نیست.

احتمال دوم: ذکر سیف در این روایت از باب مثال بوده و یا حمل بر حبوه می‌شود و اختصاص آن به میت از این باب است که حبوه در مقابل قضاء صلوات

۱۱۵. سید جواد حسینی عاملی، *مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة*، ج ۸، ص ۱۴۰

۱۱۶. علامه مجلسی، *ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار*؛ ج ۱۵، ص ۲۳۸



میت، به فرزند بزرگتر اعطاء می‌شود.

احتمال سوم: ضمیر در «ما له» به قرینه مقامیه، به ولد اکبر رجوع می‌کند. احتمال چهارم: احتمال دارد که مرجع ضمیر یعنی «ابوه» ساقط شده است. ۳. مرحوم اراکی رحمته الله در تفسیر این روایت می‌گوید:

«از آنجایی که در نظر عرف پسر بزرگتر میت جانشین میت است، گویا پسر بزرگتر او مثال و نمونه‌ای از خود میت می‌باشد، فلذا سائل، پسر بزرگتر میت را به منزله خود میت قرار داده و به این نحو سؤال پرسیده است که چه چیزی از متاع خانه میت برای نفس میت است؟ در حالی که سائل از نفس میت، بزرگترین پسرش را اراده کرده است.»^{۱۱۷}

اما احتمالات یاد شده فاقد قرینه و بلا دلیل است و صرف نظر کردن از ظاهر روایت به مجرد احتمال، مورد قبول نیست. اضافه بر اینکه احتمال اسقاط در متون روایات، خلاف اصل است و بدون دلیل و قرینه قابل التزام نمی‌باشد. پس ظاهر روایت عفرقوفی و موثقه سماعه حجت است. هم چنین در جهت تقریب این معنی و استیناس ذهنی، مناسب است که به استثناء وصیت و دین از ترکه «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ»^{۱۱۸}، توجه شود.

نتایج تحقیق

پس از بررسی و تأمل در آیات کریمه قرآن و روایات نورانی اهل بیت علیهم السلام و بهره‌گیری از بیانات گرانقدر علمای عظام در موضوع «حکم تکلیفی حبوه» مشخص شد که اعطاء حبوه به ولد اکبر، یک نوع استثناء از ارث به نحو تخصص است نه تخصیص و تمام روایات مطرح شده در این باب را باید با همین نکته تفسیر کرد و

۱۱۷. محمد علی اراکی، رساله فی الارث، ص ۷۰

۱۱۸. نساء: ۱۲



حکم به وجوب اعطاء حبوه به ولد اکبر نمود؛ همچنین بعد از اثبات این مطلب روشن شد که وجهی برای استناد به اصل یا عموم آیات و روایات ارث باقی نمی‌ماند؛ همانطور که اموری مانند اختلاف موجود در روایات و نیز استلزام اجحاف به ورثه، صلاحیت قرینه بودن بر استحباب را ندارند.





فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، *من لا یحضره الفقیه*، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ه.ق.
۳. ابن سیده، علی بن اسماعیل، *المحکم و المحيط الأعظم*، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه.ق.
۴. ابن فارس، احمد بن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ ه.ق.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ه.ق.
۶. اراکی، محمد علی، *رسالة فی الإرث*، قم، مؤسسه در راه حق، اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
۷. اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۰۳ ه.ق.
۸. اصفهانی، فاضل هندی، محمد بن حسن، *کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۱۶ ه.ق.
۹. آبی، فاضل، حسن بن ابی طالب یوسفی، *کشف الرموز فی شرح مختصر النافع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، سوم، ۱۴۱۷ ه.ق.
۱۰. بغدادی، مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، *المفیده*، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید رحمه الله، اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۱. حائری، سید علی بن محمد طباطبایی، *ریاض المسائل* (ط - الحدیثه)، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، اول، ۱۴۱۸ ه.ق.
۱۲. حلّی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه.ق.



۱۳. حلی، جمال الدین، احمد بن محمد اسدی، **المهذب البارع فی شرح المختصر النافع**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۰۷ ه.ق.
۱۴. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، **إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۱۰ ه.ق.
۱۵. _____، **تبصرة المتعلمین فی أحكام الدین**، تهران، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اول، ۱۴۱۱ ه.ق.
۱۶. _____، **تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیة (ط - الحديثة)**، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۰ ه.ق.
۱۷. _____، **قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۸. _____، **مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دوم، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۹. حلی، فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف، **إيضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد**، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۸۷ ه.ق.
۲۰. حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، **المختصر النافع فی فقه الإمامیة**، قم، مؤسسه المطبوعات الدینیة، ششم، ۱۴۱۸ ه.ق.
۲۱. _____، **شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و**



- الحرام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ه.ق.
۲۲. _____، **نکت النهایة**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه.ق.
۲۳. حلّی، مقداد بن عبد الله سیوری، **التنقیح الرائع لمختصر الشرائع**، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله، چاپ اول، ۱۴۰۴ ه.ق.
۲۴. حلّی، یحیی بن سعید، **الجامع للشرائع**، قم، مؤسسه سید الشهداء العلمیه، اول، ۱۴۰۵ ه.ق.
۲۵. حلبی، ابن زهره، حمزة بن علی حسینی، **غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع**، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه.ق.
۲۶. حلبی، ابو الصلاح، تقی الدین بن نجم الدین، **الکافی فی الفقه**، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه.ق.
۲۷. خمینی، سید روح الله موسوی، **تحریر الوسیلة**، قم، مؤسسه مطبوعات دار العلم، اول، بی تا.
۲۸. خوانساری، سید احمد بن یوسف، **جامع المدارک فی شرح مختصر النافع**، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ه.ق.
۲۹. سبزواری، سید عبد الأعلى، **مهذب الأحکام**، قم، مؤسسه المنار، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ ه.ق.
۳۰. سبزواری، محقق، محمد باقر بن محمد مؤمن، **کفایة الأحکام**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۲۳ ه.ق.
۳۱. شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، **الانتصار فی انفرادات الإمامیه**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه.ق.
۳۲. طرابلسی، ابن براج، قاضی، عبد العزیز، **المهذب**، قم، دفتر انتشارات اسلامی



- وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۶ ه.ق.
۳۳. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، *الاستبصار فيما اختلف من الأخبار*، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۹۰ ه.ق.
۳۴. _____، *الخلاف*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ ه.ق.
۳۵. _____، *المبسوط فی فقه الإمامیة*، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، چاپ سوم، ۱۳۸۷ ه.ق.
۳۶. _____، *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوى*، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۰ ه.ق.
۳۷. _____، *تهذيب الأحكام*، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق.
۳۸. طوسی، محمد بن علی بن حمزه، *الوسيلة إلى نيل الفضيلة*، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه.ق.
۳۹. عاملی، سید جواد بن محمد حسینی، *مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة* (ط - القديمة)، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، بی تا.
۴۰. عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، *الدروس الشرعية فی فقه الإمامیة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۷ ه.ق.
۴۱. _____، *اللمعة الدمشقية فی فقه الإمامیة*، بیروت، دار التراث (الدار الإسلامية)، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق.
۴۲. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، *الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - کلانتر)*، قم، کتابفروشی داوری، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق.
۴۳. _____، *رسائل الشهيد الثاني* (ط - الحدیثة)، قم،



- انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه.ق.
۴۴. _____ ، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام ، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
۴۵. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط ، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه.ق.
۴۶. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی ، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ه.ق.
۴۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق.
۴۸. کیدری، قطب الدین، محمد بن حسین، إصباح الشيعة بمصباح الشريعة، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه.ق.
۴۹. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار ، قم، چاپ اول، ۱۴۰۶ ه.ق.
۵۰. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس ، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.
۵۱. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ ه.ق.
۵۲. نجفی، کاشف الغطاء، حسن بن جعفر بن خضر، أنوار الفقاهة - کتاب المیراث، نجف اشرف، مؤسسه کاشف الغطاء، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه.ق.
۵۳. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، مستند الشيعة فی أحكام الشريعة، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه.ق.